

در استقرار دوباره‌ی مشروطیت

دکتر عباس بابک

استاندار اسبق گیلان

□ آغاز سخن

درباره‌ی تاریخ مشروطیت ایران، بسیار نوشته شده و نام آزادی‌خواهان و روشنفکران و مجاهدانی که در آن دوران انحطاط و عقب‌ماندگی اجتماعی کشور که بر اثر نادانی و خودکامگی فرمانروایان به خصوص شاهان مستبد و بی‌کفایت قاجار به‌وجود آمده و در زمانی که دنیا به سرعت به سوی پیشرفت‌های علمی و اجتماعی در حرکت بوده، ایران را در محاق جهل و ظلمت گذارده بودند، کم و بیش آورده شده است که مروری هرچند کوتاه بر آن‌ها برای همه، به خصوص نسل جوان جالب و آموزنده است.

متأسفانه، نقل وقایع تاریخی آن‌هم در دوران مورد بحث که کشور از وسایل ارتباطی به‌کلی محروم بوده، اگر هم با حبّ و بغض و تعصب شخصی و قومی همراه نباشد، اغلب به ملاحظات سیاسی و اجتماعی و بعضی وقایع بیش‌تر و برخی دیگر کم‌تر یا به‌کلی بی‌اهمیت نشان داده می‌شود.

نویسنده در این مقاله، ضمن تأیید بسیاری از کوشش‌ها و وقایع مربوط به انقلاب مشروطیت ایران و فداکاری‌های مجاهدین راه آزادی، بر آن است که گوشه‌یی از مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی ملت ایران را که در کتاب‌های تاریخی کم‌رنگ‌تر نشان داده شده در حالی که گاهی مؤثرترین و اصلی‌ترین عامل تثبیت مشروطیت بوده‌اند، روشن سازد.

انمزال مجلس اول شورای ملی

در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ (برابر با اوت ۱۹۰۶ و ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴، فرمان مشروطیت در واپسین روزهای عمر مظفرالدین شاه قاجار توشیح شد. به‌علت اعتراض مردم که نام ملت در فرمان نیست، فرمان دیگری صادر شد.

مجلس اول شورای ملی در ۱۵ مهر ۱۲۸۵ (برابر با ۷ اکتبر ۱۹۰۶ و ۱۸ شعبان ۱۳۲۴) با حضور ۶۴ نفر از نمایندگان ملت که عموماً از آزادی‌خواهان برجسته‌ی صدر مشروطیت و از طبقات شش‌گانه‌ی مردم انتخاب شده و دو رهبر روحانی روشنفکر، سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی نیز در میان آن‌ها بودند، افتتاح شد.

قانون اساسی در ۱۱ دی‌ماه ۱۲۸۵ (برابر با ؟ ژانویه ۱۹۰۷ و ۱۴

ذی‌قعدة ۱۳۲۴) به توشیح مظفرالدین شاه رسید.

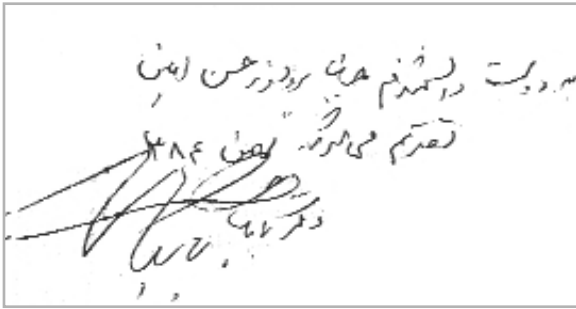
مظفرالدین شاه در ۱۶ دی‌ماه ۱۲۸۵ (برابر با ۸ ژانویه ۱۹۰۷ و ۱۴ ذی‌قعدة ۱۳۲۴) درگذشت. محمدعلی میرزا ولیعهد ده روز بعد تاج‌گذاری کرد. او در جریان تصویب متمم قانون اساسی، نظام‌نامه‌ی داخلی مجلس - چه‌گونگی تصویب قوانین - معرفی و انتخاب وزیران و موارد دیگر دریافت که برخلاف آن‌چه او در نظر داشته، مجلس تنها مرکز قانون‌گذاری نیست بلکه در مقام نمایندگی ملت خود را مکلف می‌داند همه‌ی امور حکومت را زیر نظر داشته باشد.

در مراسم تاج‌گذاری محمدعلی شاه نمایندگان سیاسی خارجی و همه‌ی رجال کشور - به‌جز نمایندگان مجلس - شرکت داشتند. این اولین واکنش کینه‌توزانه محمدعلی شاه نسبت به مجلس بود.

میرزا نصرالله خان مشیرالدوله صدراعظم برای نظرات مستبدانه محمدعلی شاه مناسب نبود. شاه، علی‌اصغر خان اتابک امین‌السلطان را که در شدت عمل و سرکوب ملت سابقه داشت، از اروپا خواست و در ربیع‌الاول ۱۳۲۵ به صدارت عظمی منصوب کرد. اتفاقاً او هم که با دیدن تمدن پیشرفته در اروپا دیگر آن امین‌السلطان گذشته نبود، روزی که همراه آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی از مجلس بیرون می‌آمد، در میدان بهارستان ترور شد.

خلاصه، محمدعلی شاه از همان ابتدا بنای کشمکش با مجلس را گذاشت. بالاخره تصمیم گرفت کار را یک‌سره کند. نمایندگان مجلس به‌سادگی حاضر به ترک مجلس نبودند. لذا شاه در ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶ به وسیله‌ی لیاخوف فرمانده روسی، قزاقخانه مجلس را به توپ بست. عده‌یی از وکلاء که در مجلس بودند کشته و مجروح شدند. کسانی که به مسجد سپهسالار (مجاور مجلس) گریخته بودند دستگیر و کسانی که خود را در خطر می‌دیدند، هر یک به گوشه‌یی فرارفتند.

به این ترتیب مجلس تعطیل شد و برای این که دیگر کسی جرأت نافرمانی و آزادی‌خواهی نکند، دادگاه فرمایشی در باغ شاه تشکیل شد و عده‌یی از آزادی‌خواهان بنام‌را که با روزنامه، سخنرانی و فعالیت‌های وجدانه‌ی خود در بیداری مردم و مبارزه با فساد و استبداد مجاهدت داشته‌اند از قبیل جهانگیرخان صوراسرافیل، حاج میرزا نصرالله ملک‌المکلمین، قاضی ارداقی، حاج میرزا ابراهیم نماینده‌ی تبریز،



نمونه‌ی خط نویسنده‌ی مقاله: دکتر عباس بابک

دولت‌های روس و انگلیس آماده‌اند که خود راه ورود خواربار را به شهر باز کنند. انجمن ایالتی و سران شورش که غرور ملی آن‌ها از این پیشنهاد به‌جوش آمده بود، پاسخ دادند که نیازی به مداخله‌ی خارجی‌ان ندارند و خود مستقیماً با محمدعلی‌شاه وارد مذاکره می‌شوند. کسروی اضافه می‌کند: «این پیشنهاد به تبریزیان سخت افتاد. حاج مهدی آقا اشک از دیده فرو ریخت. ستارخان گفت، شما با محمدعلی‌شاه کنار بیایید و پروای مرا نکنید. من بر اسب خود نشسته، بی‌راهه خود را از ایران بیرون اندازم و روانه نجف شوم» به روایت کسروی متن تلگراف که به شاه مخابره شده، به‌دست نیامده ولی مضمون آن چنین بوده: «شاه به‌جای پدر و توده به‌جای فرزندان است. اگر رنجشی میان پدر و فرزندان رخ داد، نباید همسایگان پا در میان گذارند. ما هرچه می‌خواستیم از آن در می‌گذریم و شهر را به‌عالی حضرت می‌سپاریم. هر رفتاری با ما می‌خواهید بکنید و عالی حضرت بی‌درنگ دستور دهند راه خواربار باز شود و راهی برای سپاهیان روس به خاک ایران باز نماند»^۱.

محمدعلی‌شاه که از مقاومت سرسختانه‌ی مردم آذربایجان به تنگ آمده و منتظر چنین روزی بود، پاسخ دل‌گرم کننده داد و راه ورود آذوقه باز شد و باب مذاکره و مکالمات تلگرافی آغاز گردید و عفو عمومی داده شد. شاید به خاطر همین وعده و نوبدهای دروغین شاه بود که به نقل از ابراهیم فخرانی در یادداشت‌هایی که پس از مرگ سپهدار از او انتشار یافته، نوشته شده که: «تقی‌زاده به تلگراف‌خانه آمده، اصرار داشته به تهران حمله نکنید. مصلحت نیست»^۲.

شورش گیلان

از آغاز مبارزات مشروطه‌خواهی مردم ایران، آزادی‌خواهان، روشنفکران و روزنامه‌نگاران گیلان به انحاء مختلف با عوامل استبداد در مبارزه و ستیز بوده و با سران مشروطیت در تهران و مراجع عظام نجف، هم‌گامی داشته و در ارتباط بوده‌اند و در جریان کشمکش محمدعلی‌شاه با مجلس و سپس انحلال مجلس و سخت‌گیری‌ها و شدت عمل دولت علیه آزادی‌خواهان به‌خصوص مقاومت دلیرانه‌ی مردم تبریز، گیلان خود را برای یک مبارزه‌ی بنیادی برنامه‌ریزی‌شده‌ی ملی آماده می‌ساخت.

انجمن‌های پنهانی دور از چشم دولتیان، در گوشه و کنار گیلان بویژه در رشت، بندر انزلی و تالش تشکیل و در هر فرصتی به‌نوعی به مبارزه می‌پرداخته‌اند؛ اگرچه انجمن ایالتی رشت در ایجاد هماهنگی

شیخ احمد خراسانی مدیر روزنامه‌ی **روح‌القدس**، سید جمال واعظ (پدر محمدعلی جمال‌زاده که به همدان گریخته بود) دستگیر و اعدام شدند. دو رهبر روحانی سیدعبداله بهبهانی و سید محمد طباطبائی تبعید شدند، به این ترتیب مجلس منحل و فاتحه‌ی مشروطیت خوانده شد و دوران اختناق جدیدی به‌وجود آمد که به «استبدادصغیر» مشهور است.

پس از انحلال مجلس، محمدعلی‌شاه برای تسکین افکار عمومی و اطلاع نمایندگان سیاسی خارجی اعلامیه‌ی به این مضمون انتشار داد:

«چون انجمن‌های بی‌شماری سبب هرج و مرج شده و روزنامه‌ها و ناطقین به کمک آن‌ها نزدیک بود رشته‌ی انتظام مملکت را برهم زنند و مجلس هم از آن‌ها حمایت می‌کرد، ما هم تا سه ماه دیگر مجلس را منحل نمودیم و بعد از این وکلای متدین ملت و دولت‌دوست انتخاب شده با مجلس سنا موافق قانون اساسی، پارلمان مفتوح و مشغول کار گردد. محمدعلی‌شاه»

اقدامات خصمانه‌ی محمدعلی‌شاه نه تنها در آزادی‌خواهان تزلزلی ایجاد نکرد، بلکه آنان را جری‌تر ساخت و به مبارزات، روح تازه‌ی بخشید.

شورش تبریز

تبریز اولین شهری بود که علناً علم طغیان برافراشت. شهرهای دیگر هم بنای شورش گذاشتند، ولی شورش تبریز بزرگ‌تر و نمایان‌تر بود. مقاومت سرسختانه و مسلحانه‌ی مردم آذربایجان که به زعامت انجمن ایالتی و رهبری آزادی‌خواهان به‌خصوص فرماندهی دو فرد شجاع و جوان مرد ستارخان و باقرخان که از مردم عادی بودند، جالب و قابل ستایش است.

محمدعلی‌شاه، عین‌الدوله را که خود زمانی صدراعظم مقتدر و در سرکوب مشروطه‌خواهان دست توانایی داشت، همراه محمدولی‌خان سپهدار تنکابنی فرمانده قشون اعزامی با اختیارات تام برای سرکوبی آزادی‌خواهان به استانداری آذربایجان فرستاد. ناگفته نماند که عین‌الدوله با همه‌ی قدرت، شخصیت و اختیاراتی که داشت تا آخرین روز والی‌گری خود، در آذربایجان، نتوانست از دروازه‌ی شهر تبریز (باسمنج) جلوتر برود و پس از خاتمه‌ی ماجرا نیز از همان جا به تهران بازگشت.

دولت از مقاومت سرسختانه‌ی مردم غیور آذربایجان به تنگ آمده، بر آن شد که راه ورود آذوقه را به تبریز ببندد. سران شورش که در اثر ۱۱ ماه جنگ و ستیز خسته شده بودند دیگر تحمل گرسنگی مردم ستم‌دیده که برای رفاه حال آن‌ها به‌پا خاسته بودند در خود ندیده و در صدد چاره‌جویی برآمدند.

احمد کسروی تبریزی در کتاب **تاریخ مشروطه ایران** که کتابی مشروح و معتبر است و گاهی وقایع مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی مردم آذربایجان را روز به روز آورده می‌نویسد:

«در این زمان نامه‌ی از کنسول انگلیس به انجمن ایالتی رسید، مبنی بر این‌که چون دولت ایران از بازکردن راه خودداری می‌کند



میرزا کریم خان رشتی (خان اکبر)

است. انتخاب کلمه ستار ظاهراً از این جهت بوده که چنین به نظر می‌آید، مرتبط با تبریز و فعالیتش در همان ردیف است. در حالی که اهداف بزرگ‌تر و خطرناکی را دنبال می‌کرده است.

ریاست کمیته و طراح و گرداننده‌ی اصلی آن میرزا کریم خان بوده بدون این که تظاهری در کار باشد. برای اجرای اهداف کمیته، میرزا کریم خان به

نماینده‌ی کمیته به روسیه می‌رود و با کمک ایرانیان مقیم قفقاز که فعالیت‌های آزادی خواهانه علیه رژیم استبدادی قاجار داشتند با سران کمیته انقلابی سوسیال دموکرات قفقاز که مشغول مبارزه شدید علیه دولت تزاری روسیه بودند ارتباط پیدا می‌کند. از جمله با ژوزف نفرت (استالین بعدی (م)) و هم‌چنین با سرگی اورجنی کیدزه (اورجنیکیدزه)^۴ که از سران منتقد و فعال کمیته قفقاز بودند تماس حاصل می‌کند و از آن‌ها قول همه‌گونه مساعدت در ارسال اسلحه و مهمات و افراد متخصص جنگی می‌گیرد. کمک‌های مزبور که فوق‌العاده مهم و کارساز بوده، بدیهی‌ست که بایستی کاملاً مخفیانه و دور از چشم مأموران تزاری و مأموران امنیتی ایران صورت گیرد، ضمناً نگهداری و حفاظت اسلحه و مهمات و مخفی کردن افراد متخصص قفقازی کار بسیار دقیق و حساس و خطر آفرین بوده و برای اطلاع از جزئیات آن باید به کتاب فخرائی و کتاب **انقلاب ایران** (تألیف ادوارد براون، ص ۲۹۱) و یا کتب تاریخی دیگر مراجعه نمود.

تصرف گیلان

به موازات اقدام دولت در اعزام حکمرانان خودکامه و مخالف مشروطیت برای سرکوبی آزادی خواهان و جلوگیری از فعالیت‌های مشروطه خواهان از قبیل عین الدوله برای آذربایجان و اقبال الدوله برای اصفهان، از طرف محمدعلی شاه، سردار افخم معروف به آقا بالاخان سردار به حکمرانی گیلان منصوب شد. او در زمان ناصرالدین شاه انتظامات پایتخت را به عهده داشت و در تظاهرات علیه امتیاز تنباکو عده‌ی زیادی از مردم بی‌گناه را به خاک و خون کشیده بود و در بی‌رحمی شهرت داشت و در مأموریت‌های مختلف شدت عمل و قدرت‌نمایی زیاد نشان داده و القابی از قبیل معین نظام وکیل الدوله و سرانجام سردار افخم دریافت کرده بود. ابراهیم فخرائی می‌نویسد او با مشروطه خواهان خصومت خاصی داشت و چنان می‌نمود که محمدعلی شاه او را برای سرکوبی آزادی خواهان فرستاده است.

کمیته‌ی ستار کم‌کم قدرتی به هم زده و مجاهدان و نفرات مسلح و مجهز و هم‌چنین فرماندهان آزادی خواه و جنگی در اختیار داشت. اولین شاهکار خود را در از میان برداشتن حکمران مستبد و ستمگر که در موارد عدیده به انواع مختلف، به آزار مردم و مجازات بی‌رحمانه آزادی خواهان و اخذ رشوه‌های کلان پرداخته و وحشتی در رشت ایجاد

انجمن‌ها نقش داشت، لیکن در این موقع که محمدعلی شاه با تعطیلی مجلس شدیداً به سرکوبی آزادی خواهان، کمر بسته بود. ضرورت ایجاب می‌کرد که نیروها متمرکز شوند تا در فرصت مناسب، قدرت کوبنده و موثر باشد.

میرزا کریم خان رشتی و کمیته‌ی ستار

در بحبوحه‌ی مبارزات آزادی خواهانه‌ی گیلان، میرزا کریم خان رشتی (خان اکبر) وارد صحنه می‌شود. او نامش عبدالکریم متولد ۱۲۵۱ مردی بسیار هوشمند و زیرک، دارای تحصیلات علوم قدیمه در حوزه‌ی علمیه‌ی مسجد صالح آباد رشت، فرزند حاج محمدکاظم وکیل‌الرعا یا معروف به حاج وکیل از مالکین گیلان. دارای هوشی سرشار، روحیه‌ی متهور و جسور، فکری روشن، آشنا به پیشرفت‌های علمی و اجتماعی جهان متمدن و تاریخ پرافتخار گذشته‌ی ایران و اطلاعات کافی از فعالیت‌های آزادی خواهانه‌ی ایرانیان مقیم خارج و هم‌چنین اطلاع از نهضت‌های انقلاب سوسیالیستی روسیه علیه رژیم تزاری بوده و ضمناً از فساد دولتی و روش استبدادی رایج کشور و عقب‌ماندگی ایران از کاروان تمدن جدید بسیار متأثر و ناراضی بود و آرزوی شدیدی در ترقی و اعتلای ایران در سر داشت.

ابراهیم فخرائی در کتاب **گیلان در جنبش مشروطیت**، (ص ۱۹۹) می‌نویسد:

«فرزندان حاج وکیل نه نفر بودند که در رأس آن‌ها میرزا کریم خان رشتی (خان اکبر) جای داشت. میرزا کریم خان، مردی زیرک و سیاستمدار بود. گرچه از سه برادر دیگرش مجیب السلطنه، عمیدالسلطان و معزالسلطان کوچک‌تر بود، اما از لحاظ هوش و فطانت بر آن‌ها تفوق داشت و دستوراتش را برادرانش بی‌چون و چرا اطاعت می‌کردند. حتا سپهدار رشتی، سردار معتمد مبصرالملک و مجیب‌السفرا که پسر عموهایش بودند و **خیرالکلام** همه را «آل امشه» می‌نامید، نمی‌توانستند دستوراتش را نادیده بگیرند.

(۱- **خیرالکلام** نام روزنامه‌ی بوده به مدیریت شیخ ابوالقاسم افصح‌المتکلمین. ۲- امشه نام یکی از دهات اطراف رشت.)

او در نخستین گام بر آن شد که همه‌ی انجمن‌های آزادی خواهانه را در یک جا متمرکز کند. او همراه برادرانش به خصوص عبدالحسین خان معزالسلطان که از او بزرگ‌تر ولی بی‌باک و جنگ‌جو و همواره به فرمان او بود، با عزمی راسخ و جسارت بی‌نظیر و قبول هرگونه خطرات احتمالی با یک برنامه‌ریزی صحیح و مدبرانه شروع به فعالیت کرد. اولین اقدام او تشکیل «کمیته‌ی ستار» رشت بود که کاملاً سرّی و از آزادی خواهان سرشناس گیلان تشکیل می‌شد.

کمیته ستار^۳ رشت دارای دو کمیسیون بود: ۱- کمیسیون جنگ که مسوول تدارک مهمات و تجهیزات جنگی و آموزش مجاهدین داوطلب بوده که در آن فرماندهان ارمنی، قفقازی و آذربایجانی هم شرکت داشتند.

۲- کمیسیون مالی به منظور جمع‌آوری اعانه برای هزینه‌های لازم. کمیته‌ی ستار، همان‌طور که از نامش پیداست کاملاً سرّی بوده و عملاً یک مبارزه‌ی مسلحانه‌ی تمام عیار را پی‌ریزی و دنبال می‌کرده



رسیده و به دور از اقتدار دولت مستبد مرکزی اداره امور گیلان تماماً در اختیار جنبش قرار گرفته و لازم بود که فارغ از خودخواهی، و جاه‌طلبی‌های تفرقه‌انداز، فرد شاخصی که مورد قبول سران جنبش باشد، ظاهراً به عنوان رهبر انتخاب شود.

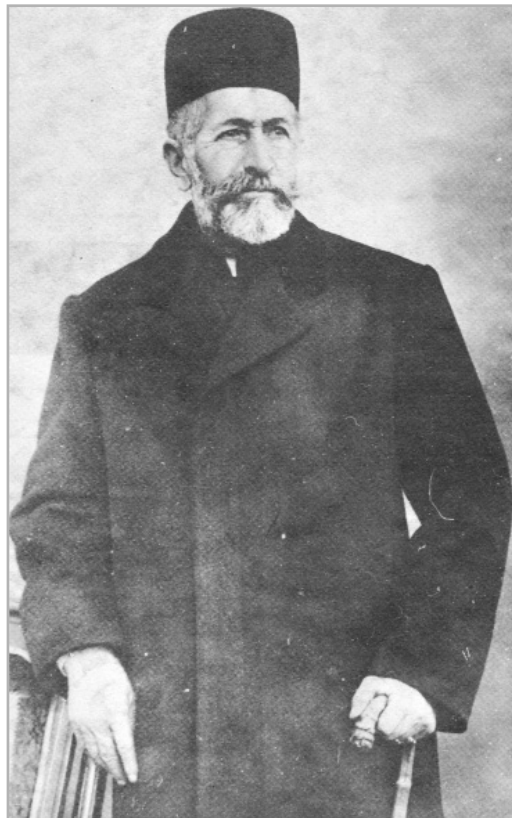
برای این منظور وکیل‌التجار یزدی و ناصرالاسلام ندامانی از سران آزادی‌خواه مأمور می‌شوند که به تنکابن رفته محمولیخان سپهدار تنکابنی را برای همکاری دعوت کنند. سپهدار از هر جهت برای این کار مناسب بود. او خود یک مرد سپاهی بود. از کودکی وارد خدمات دولتی شده و تا سرهنگی بالا رفته و در مأموریت‌های مختلف نظامی شرکت کرده و شایستگی نشان داده است، ابتدا لقب نصرالسلطنه و سپس لقب سپهدار گرفته و در جریان شورش آذربایجان به دستور محمدعلیشاه در سمت فرماندهی نیروی اعزامی، همراه عین‌الدوله به تبریز لشکرکشی کرده ولی در همان اوایل مأموریت در ملاقاتی که با کنسول انگلیس داشته به او گفته می‌شود چرا شاه به وعده‌ای که داده وفا نمی‌کند و از انجام انتخابات سرباز می‌زند، اگر نمایندگان ملت انتخاب شوند و مجلس شورا مجدداً تشکیل شود غائله می‌خواهد مردم هم جز این چیزی نمی‌خواهند.

سپهدار، متأثر می‌شود و مراتب را تلگرافی به دربار منعکس می‌کند و شاه را صریحاً از ادامه خشونت برحذر می‌دارد. جواب شاه تند و ملامت‌آمیز بوده که سپهدار به‌حالت اعتراض آذربایجان را ترک نموده یک‌سره به تنکابن می‌رود و در املاک شخصی خود با گردآوردن عده‌ای افراد مسلح برای حفظ جان خود به کمین می‌نشیند. مایل بود که به نوعی قدرت‌نمایی کند، دیگر این که در آن زمان تنکابن جزء گیلان بوده و سپهدار نیز خود زمانی با لقب نصرت‌السلطنه حکمران گیلان بوده و خدمات شایان توجهی انجام داده و مردم خاطرات خوشی از او داشته‌اند. از جمله باغ سبزه‌میدان رشت در گذشته باتلاق مالاریا خیزی بوده و به همت سپهدار به صورت باغ و پارک درآمد است. ضمناً پوشیده نماند که بنا به روایات مختلف رهبری نیروهای مجاهدین گیلان صورتاً به نام سپهدار بوده ولی در واقع تحت فرمان سران انقلاب و فرماندهان مربوطه قرار داشته است. خلاصه گیلان در تصرف و اختیار آزادی‌خواهان بود. نیروی کافی با فرماندهان آزادی‌خواه و مصمم و مجاهدین داوطلب تعلیم دیده به وجود آمده و سپهدار بر سفره گسترده قرار گرفته بود.

ارتباطات

در آن زمان جز تلگراف که آن‌هم در اختیار دولت بود وسیله اطلاع‌رسانی دیگری وجود نداشت شهرها و ولایات از وقایع و حوادثی که در نقاط دیگر رخ می‌داد بی‌خبر بودند و یا به‌موقع و صحیح آگاه نمی‌شدند و با این که جنبش مشروطه‌خواهی در بسیاری از شهرها به سبب مظالم حکام دولتی جریان داشت هم‌بستگی سیاست‌های مبارزاتی که می‌توانست کارائی سریع و مؤثر در براندازی حکومت استبدادی داشته باشد فراهم نمی‌شد. به طوری که کسروی می‌نویسد در بحبوحه‌ی مبارزات تبریز ستارخان بارها گفته بود:

کاش نقطه‌ی دیگری از کشور مانند تبریز به مبارزه و مقاومت



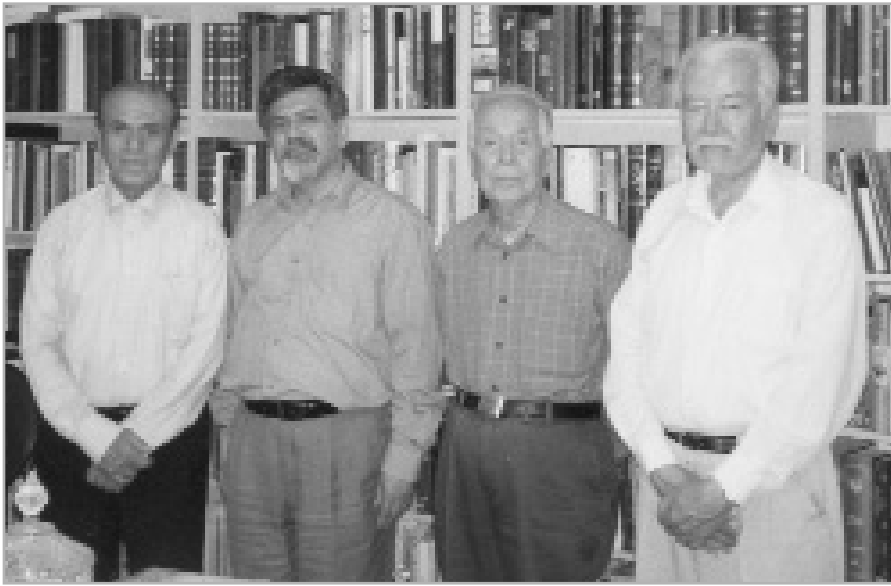
محمولی‌خان سپهدار تنکابنی

کرده بود. به کار بست و با یک اقدام غافلگیرانه و از پیش برنامه‌ریزی شده در روزی که به دعوت مدیرالملک، سردار معتمد، پیشکار مالیه و دوسه نفر دیگر در باغ مدیریه (که آن زمان خارج شهر رشت قرار داشت) جمع بوده‌اند، پس از صرف ناهار در حالی که مشغول قماربازی آس بودند، معزالسلطان همراه چند نفر مسلح باغ را محاصره و به شرحی که در تاریخ نوشته شده آقای حکمرانان را به قتل می‌رسانند، البته چند نفری از مهمانان و محافظین هم کشته می‌شوند.

هم‌زمان با واقعه‌ی مدیریه طبق برنامه، میرزا حسین‌خان کسمائی و پیرم خان ارمینی، فرماندهان انقلابی با نفرات خود دارالحکومه و سربازان دولتی را که غافلگیر شده بودند، ضمن زد و خوردهایی که صورت می‌گیرد، مغلوب و وادار به تسلیم می‌کنند و به این ترتیب شهر رشت به تصرف آزادی‌خواهان در می‌آید. برای اداره‌ی امور گیلان سردار معتمد (صادق اکبر محتشم‌الملک) پسر عمومی میرزا کریم‌خان به سمت فرماندار گیلان معین می‌شود. حاج میرزا خلیل از آزادی‌خواهان رشت به سمت ریاست بلدیده (شهردار) و صدیق حرم به ریاست نظمیه (شهربانی) انتخاب می‌شوند. به عدلیه سر و صورتی می‌دهند. و ضمناً به تشکیل انجمن‌های شهر معارف-حفظ‌الصحه و دیگر اصلاحات اجتماعی می‌پردازند که شرح آن از حوصله و موضوع این مقاله خارج است.

انتخاب سپهدار

اکنون شورش گیلان به مرحله‌ی حساس و سرنوشت‌سازی



از راست: پروفسور رحیم قبادیانی - دکتر عباس بابک (نویسنده‌ی این مقاله) - سردبیر حافظ - دکتر عباس کی‌منش
(دفتر ماهنامه‌ی حافظ - اردیبهشت ۱۳۸۵ - عکس از علی اکبر اسدزاده)

برمی‌خواست آن وقت مجاهدت‌های ما پیشرفت بیشتری به خود می‌گرفت.

در حالی که در همان زمان بلکه خیلی پیش‌تر آزادی‌خواهان گیلان در حال سازماندهی و مبارزه بودند و وقایع را سخت زیرنظر داشتند. از جمله این‌که وقتی از مراجعت اتابک امین‌السلطان که از طرف محمدعلی‌شاه برای اشغال مجدد منصب صدارت از اروپا فراخوانده شده بود با خبر شدند در حالی که تخت حفاظت و تشریفات مخصوص از کشتی روسی قصد پیاده شدن داشته، مجاهدین گیلان شدیداً از ورود او به خاک ایران ممانعت کردند که بالاخره با مداخله

سران ایل بختیاری حاصل شد قرار می‌شود مرتباً در تماس باشند و در حمله به تهران همراهی نمایند.

تصرف قزوین

حرکت مجاهدین به سوی تهران آغاز می‌شود. فرماندهان ارشد عبارت بودند از:

عبدالحسین خان معز‌السلطان برادر میرزا کریم‌خان، میرزا علی‌خان سالار فاتح کجوری (دیوسالار)، علی‌محمدخان تربیت، حاج موسی‌خان میرپنج نظم‌السلطنه (برادر حکیم‌الملک)، پیرم‌خان ارمنی و المیکو قفقازی.

سایر فرماندهان: میرزا حسن‌خان عمیدالسلطان (برادر میرزا کریم‌خان)، ابوالقاسم لاهوتی، میرزا کوچک‌خان، مشهدی صادق، وقارالسلطنه، اسکندرخان و...

محمدعلی‌شاه که از حرکت نیرو به سوی قزوین مطلع می‌شود ضمن ارسال پیامی به مجاهدین تهدید می‌کند که اگر سر جای خود نشینند، جان و مال همگی، در معرض خطر خواهد بود. ضمناً دستور می‌دهد نیرویی از پشت جبهه و جلو به آن‌ها حمله و از پیش‌روی آن‌ها جلوگیری کند.

نیروی انقلابی بدون اعتناء به پیام تهدیدآمیز شاه، به حرکت ادامه می‌دهد و پس از زد و خوردهایی در حوالی قوزی چای، لوشان، آب‌ترش و اطراف قزوین با قوای دولتی، قزوین را محاصره و به تصرف در می‌آورند.

برای اداره‌ی امور قزوین میرزا حسن‌خان عمیدالسلطان برادر میرزا کریم‌خان به سمت فرماندار قزوین و منتصرالدوله به ریاست نظمیه (شهربانی) قزوین معین می‌شوند.

سپهدار که خود یک مرد سپاهی و به عظمت کار مهمی چون تصرف پایتخت آگاهی کامل داشت و دنبال ختم غائله بود. تلگراف

و دستور مستقیم دولت ماجرا خاتمه یافت.^۵

باز هم در راستای بی‌خبری آزادی‌خواهان شهرستان‌ها از یکدیگر می‌خوانیم که: روزنامه حبل‌المتین در همان ایام، شرحی نوشته و مردم بلاد دیگر را ملامت کرده که چرا تبریز را تنها گذارده‌اند. میرزا کریم‌خان طی نامه‌ای به حبل‌المتین بشارت می‌دهد به این مضمون: «اعوذبالله من غضب‌الحلیم... تصور می‌کنیم تا موقع رسیدن این نامه به شما، رشت حتا تهران به دست آزادی‌خواهان فتح شده باشد. امیدوارم این خبر در روزنامه‌ی شما درج شود تا قرین همدردی گیلانیان با تبریزیان بوده باشد».^۶

رابطه با اصفهان

در فروردین ۱۲۸۸ که تبریز سخت گرفتار زد و خورد با قوای دولتی محمدعلی‌شاه بود. رشت به مرکز شورش تبدیل شده بود. همین‌طور کم و بیش در قزوین، همدان، اصفهان، کرمان، مشهد، استراباد، تربت حیدریه، شیراز، بوشهر، محمره و... جنبش‌هایی وجود داشت. گیلان در اجرای برنامه‌ی اساسی بزرگ و ملی که در پیش داشت در صدد برآمد که با وسایل مختلف با آن‌ها ارتباط حاصل کند. در این میان از اصفهان خبرهای خوشی می‌رسید. به این معنی که بر اثر وقوع حوادثی در بازار اصفهان که منجر به مداخله‌ی بی‌مورد، مأموران اقبال‌الدوله حکمران مستبد اصفهان و درگیری با مردم و کشت و کشتار شده بود ایل بختیاری به رهبری نجف‌قلی‌خان صمصام السلطنه (که به‌تازگی به جهاتی به فرمان محمدعلی‌شاه از ریاست ایل بختیاری خلع شده بود) به کمک توده‌ی اصفهان می‌آیند و پس از برخورد‌های مسلحانه با مأموران دولتی، شهر را تسخیر می‌کنند و حکمران ناچار به تهران فراری می‌شود.^۷

به هر صورت ضمن تماس‌هایی که میان سران جنبش گیلان با

پندآمیزی به شاه مخبره و او را از مخالفت با آزادی خواهان و مشروطه طلبان و از بیان کلماتی چون مشروطه محدوده و امثال اینها بر حذر داشته و نسبت به وخامت اوضاع هشدار می دهد.

شاه که به سادگی دست بردار نبود، ضمن پاسخ تندی او را از همه ی شئون خلع می نماید. دست خط شاه چنین بوده است:

«محمولی، محض نمک به حرامی تو به دولت، تو را از شئون دولتی خلع و املاکت را خالص نمودیم. محمدعلی شاه».

سپهدار پاسخ داد: «الحمدلله از این ننگ خارج شدم و در املاک من هم احدی قدرت دخالت ندارد».^۸

با همه ی این احوال شاه که از سقوط قزوین نگران و مضطرب شده بود. ملایمت آغاز می کند و در صدد چاره جویی برمی آید. ظرف چند روز سه اعلامیه پشت سرهم صادر می کند و ضمن دل جویی از آزادی خواهان وعده می دهد که اول رجب ۱۳۲۷ انتخابات انجام و به تشکیل مجلس اقدام شود.

ضمناً در این موقع که درباریان هوا را پس دیده و کناره گرفته بودند، سعدالدوله که به وفاداری باقی مانده بود، به نخست وزیر برگزیده می شود. او مرتباً با سپهدار تماس گرفته و ضمن ابلاغ مکرر الطاف ملوکانه کوشش می کند تا بلکه او را از میدان بدر کند. لذا حکومت گیلان و مازندران به او تفویض می شود.

سپهدار که مردی حساس و ضمناً جاه طلب بود و همواره به اهمیت کار بزرگ حمله به پایتخت می اندیشید و از طرفی تبریز که می توانست کمک قابل توجهی باشد، تسلیم شده بود و دیگر توان کمک نداشت، به تردید می افتد. لیکن پس از مشاوره با سران نهضت و اطمینان از فرماندهان متهور و بی باک که با کمال قدرت اختیار نیرو را در دست داشتند، از پذیرش پیشنهاد دولت خودداری می کند.

فتح تهران و عزل محمدعلی شاه

نیروی مجاهدین گیلان به سوی تهران حرکت می کند، با زد و خوردهای کوچک و بزرگ موانع سر راه را از میان بر می دارد و تا کرج پیش می رود و از آن طرف تفنگ داران ایل بختیاری به رهبری علی قلی خان سردار اسعد که تازه از فرنگ برگشته و به دلیل یک تلگراف جعلی دیر رسیده بودند، در مجاورت تهران بین سران دو طرف ملاقات صورت می گیرد و بالاخره پس از زد و خوردهای خونینی که بین قوای دولتی و مجاهدین گیلان و ایل بختیاری رخ می دهد که ذکر جزئیات آن از حوصله ی این مقاله خارج است، نیروهای انقلابی از سه طرف به تهران وارد و مستقیماً به سوی بهارستان پیش می روند و پس از سه روز جنگ و ستیز نیروهای قزاق و سربازان دولتی تسلیم می شوند.

در این زد و خورد، مجاهدین گیلان به فرماندهی معز السلطان، پیرم خان و حاج موسی خان میرپنج که در صف مقدم جبهه قرار داشتند و در مقابل نیروهای دولتی که به ترفندها و تاکتیک های نظامی به خوبی واقف و از امکانات و تجهیزات کافی برخوردار بودند، شجاعت و رشادت بسیار به خرج دادند و در جنگ بادامک حاج موسی خان میرپنج (نظم السلطنه) مورد اصابت گلوله قرار گرفت و در ناحیه ی

زانو شدیداً مجروح گردید که پس از پایان ماجرا ناگزیر برای معالجه عازم اروپا شد. محمدعلی شاه که می بیند لیاخوف تسلیم شده و نیروهای دولتی تار و مار شده اند همراه دو فرزند و امیربهادر به سفارت روس در زرگنده پناه می برد.

به این ترتیب روز جمعه ۲۵ تیر ماه ۱۳۲۸ پایتخت به تصرف مجاهدین گیلان و ایل بختیاری در می آید. کسروی می نویسد:

«روز جمعه ۲۵ تیر برای تهران روز پرجوشی بود. تهران چنین روزی راکمتر به یاد داشت. آن روز انبوهی از ملایان، آزادی خواهان، درباریان، بازرگانان و غیره در بهارستان گرد آمدند تا به سپهدار و سردار اسعد سران مجاهدین تبریک گفته و گفت و گو نمایند».

کمیسیون مرکب از بیست و اندی تن از سران آزادی خواه برگزیده شدند. این کمیسیون محمدعلی شاه را از سلطنت خلع و پسر ۱۳ ساله اش احمد میرزا را به شاهی برگزید و عضدالملک (بزرگ خاندان قاجار) را به نیابت سلطنت انتخاب کرد.

برای اداره ی امور کشور، دولت موقت تشکیل شد که در آن سپهدار وزیر جنگ، سردار اسعد وزیر داخله و سردار منصور (فتح اله اکبر) وزیر پست و تلگراف بودند.

ضمناً نجف قلی خان صمصام السلطنه حکمران اصفهان و سردار متعهد (صادق اکبر) حکمران گیلان ابقا شدند. پیرم خان ارمنی رییس نظمیة کشور انتخاب شد.

عبدالحسین خان معز السلطان لقب سردار محیی یافت و ابتدا حکمران استرآباد و بعداً حکمران کردستان شد و همین طور انتصابات دیگر صورت گرفت.

ضمناً دادگاه انقلابی تشکیل شد: مفاخرالملک حاکم تهران، آجودان باشی میرهاشم تبریزی محکوم به اعدام و تیرباران شدند. شیخ فضل اله نوری مجتهد معروف به علت همراهی با محمدعلی شاه و مخالفت با مشروطه باتوجه به فتوای آیات عظام نجف (آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی). به اعدام محکوم و در انظار عمومی بر دار آویخته شد.

ضمناً دادگاه انقلابی عده ای را زندانی و تبعید نموده و سپس به کار خود خاتمه داد.

کمیسیون عالی انقلاب املاک شخصی محمدعلی شاه را که در تهران و تبریز فراهم کرده بود، مصادره کرد، از جواهرات سلطنتی آن چه با خود داشت پس گرفت. برای وامهایی که به نام دولت گرفته بود، ترتیب لازم داده شد. ضمناً مقرری سالانه به مبلغ یکصد هزار تومان برایش معین شد که چنانچه به هر نحوی درصدد اخلال برآید، قطع گردد. کمیسیون عالی پس از خاتمه ی رسیدگی به وضع محمدعلی شاه و اخراج او از ایران و خاتمه ی کار دادگاه انقلاب به تشکیل دولت، که تا آن وقت به ریاست کمیسیون کار می کرد، مبادرت نمود. سپهدار با لقب سپهسالار اعظم، و رییس الوزرا شد، سردار اسعد وزیر جنگ، سردار منصور (فتح اله اکبر) با لقب سپهدار وزیر پست و تلگراف، عبدالحسین فرمان فرما وزیر عدلیه، مستوفی الممالک وزیر مالیه و میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک قراگوزلو وزیر امور خارجه (تا مراجعت او از اروپا مشار السلطنه جای او انتخاب

شد.

به این ترتیب کمیسیون عالی انقلاب به کار خود پایان داد.

نتایج فتح تهران

اکنون به تجزیه و تحلیل نتایج به دست آمده از فتح تهران می پردازیم. لشکرکشی به پایتخت و نقش آشکار و متهورانه‌ی آزادی خواهان و مجاهدان جان برکف گیلان که همواره با خطرات بزرگ از جانب مأموران روسیه‌ی تزاری و دولت استبدادی قاجار مواجه بوده به نظر می رسد که نتایج حاصله از این همه فداکاری و تلاش مورد پسند آزادی خواهان گیلان

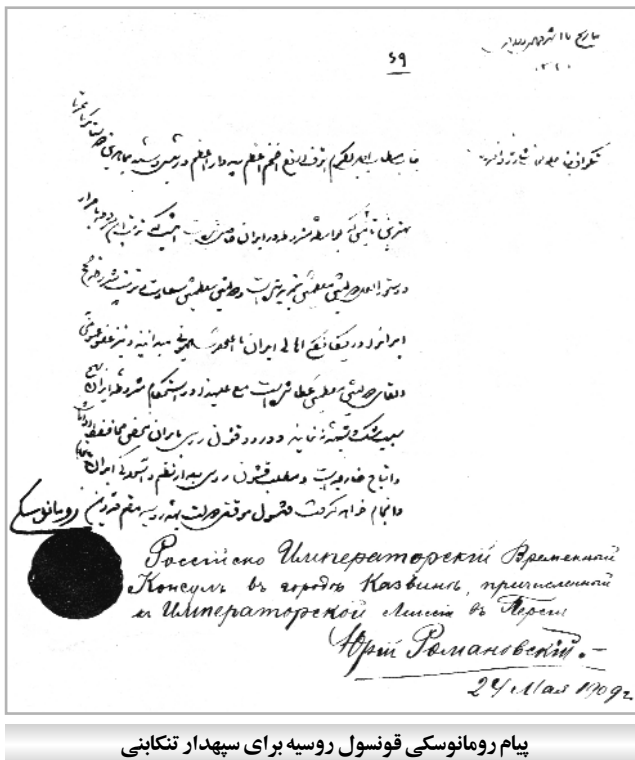
به خصوص میرزا کریم خان، طراح اصلی این برنامه‌ی ملی

- نبوده است. زیرا اگر محمدعلی شاه از سلطنت خلع شد، پسر ۱۳ ساله‌ی صغیرش جای او را گرفت و سلطنت قاجار با همه‌ی معایبش باقی ماند. عضدالملک، بزرگ ایل قاجار نیابت سلطنت را به عهده گرفت و قاجاریه تثبیت شد. وزیران و مقامات ارشد دولتی همان‌هایی انتخاب شدند که کم و بیش در گذشته امور کشور را در دست داشتند.

جای تامل است که با وجود برنامه‌ریزی‌های دقیق و سازماندهی مدیرانه‌ی که برای فتح تهران و مبارزه با دولت استعماری قاجار به عمل آمده بود و در همه‌ی این مراحل میرزا کریم خان حضور مستقیم و موثر داشته، چه گونه در این زمان حساس که باید بهره‌برداری مناسب از این همه فداکاری‌ها صورت گیرد، دیگر نامی از او در میان نیست!

آیا به خاطر ارتباط مستقیمی که برای جلب کمک‌های تسلیحاتی و رزمی با انقلابیون ضد رژیم تزاری داشته، مورد تهدید مأموران تزاری و هم‌چنین عوامل انگلیسی که از هرگونه نهضت آزادی خواهانه‌ی انقلابی در مجاورت هندوستان بیم داشته‌اند، قرار گرفته و یا مسائل دیگری در میان بوده بر ما معلوم نیست. لیکن در حال با توجه به هوش سرشار و آینده‌نگری که در میرزا کریم خان به یاد داریم به نظر می‌رسد که ظاهراً اوضاع را مساعد با نظرات آزادی خواهانه و برنامه‌های مترقیانه‌اش که به احتمال قوی باید برقراری رژیم جمهوری بوده باشد، مناسب ندید و با وجود اصرار سپهدار و یارانش به عنوان این که بیمار است، عازم اروپا شد و خود را از صحنه کنار کشید.

به طوری که در تاریخ می‌خوانیم در این مرحله، روس و انگلیس



پیام رومانوسکی قونسل روسیه برای سپهدار تنکابنی

خیلی زود به توافق رسیدند که مبادا تغییر اساسی در حکومت ایران به ناامنی و هرج و مرج بیانجامد.

یک نظر اجمالی به ترکیب دولت که پس از فتح تهران و عزل محمدعلی شاه تشکیل شد به خوبی ماهیت سیاسی کابینه را روشن می کند: کافی است که علاوه بر سپهدار و سردار اسعد که روش سیاسی شناخته شده داشته‌اند به مشی سیاسی و طرز تفکر ناصرالملک که در لندن بوده و بایستی به زودی مراجعت و سیاست خارجی دولت را به دست گیرد بپردازیم. ابوالقاسم خان قراقرزولی ناصرالملک، تحصیل کرده‌ی دانشگاه آکسفورد انگلستان، سال‌ها در لندن اقامت داشته و در دوران صدارت

عین الدوله وزیر مالیه بوده است. او مردی نیک نفس و خوش نام، آشنا به فرهنگ اروپایی و از رجال روشنفکر به شمار می‌رفته است، لیکن متأسفانه به مانند دیگر رجال درباری ضمن مقایسه سطحی و نادرست مردم اروپا با مردم ایران، بر این باور بوده که مشروطه برای ایران زود است. او شخصاً و یا به تحریک عین الدوله نامه صمیمانه و مشروحی به آیت الله سید محمد طباطبائی رهبر مشروطه خواهان صدر مشروطیت می‌نویسد و متذکر می‌شود که «مشروطه برای مردم ایران به منزله اینست که ران نیم پخته شتری را به دهن بیمار گرسنه‌ای فرو کنند» نامه مزبور خیلی طولانی ولی خواندنی است و نگرش سیاسی او را به خوبی نشان می‌دهد.

مجلس دوم

نکته‌ی بسیار مهم که شگفت‌آور و تأثیرانگیز است و برای روشن شدن گوشه‌ی بی از تاریخ مشروطه ایران لازم به توضیح می‌باشد این که پس از فتح تهران و ایجاد آرامش و زمینه‌ی مناسب برای انتخابات، که تماماً بر اثر فداکاری مجاهدین گیلان و کمک ایل بختیاری به وجود آمده و چیزی نبود که بر کسی پوشیده باشد، مجلس دوم شورای ملی پس از ۱۷ ماه تشکیل شد. مستشارالدوله را به ریاست برگزید و در جلسه‌ی افتتاحیه تقی زاده به تفصیل از مبارزه آزادی خواهان و به خصوص مجاهدات مردم تبریز سخن گفت. حاج سید نصرالله تقوی از حمایت بی دریغ علمای عظام نجف و ایستادگی دو رهبر روحانی روشنفکر آقایان سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی بیاناتی ایراد کرد و پس از آن وثوق الدوله ضمن شرح مبسوطی از فداکاری‌های مردم آذربایجان خاصه مجاهدات



جوان مردانه ستارخان و باقرخان، سپاس نامه‌یی به شرح زیر پیشنهاد کرد که به تصویب رسید:

«مجلس شورای ملی جانبازی‌ها و فداکاری‌های ستارخان سردار ملی و باقرخان سالار ملی و سایر غیرتمندان تبریز را نخستین علت آزادی و خلاص ملت ایران از قید اسارت و رقیت در باب ظلم و عدوان می‌داند و از مصائب و شدایدی که آن فرزندان غیور وطن و سایر اهالی غیرتمند آذربایجان برای سعادت ابدی و نیک‌نامی ایران تحمل کرده‌اند تشکرات صمیمانه ملت ایران را تقدیم می‌نماید.»

سپس ممتازالدوله به سخن آمده و یاد کوششهای سپهدار و شورشیان گیلان و سردار اسعد و بختیاریان را کرده واز روی پیشنهاد او سپاسنامه زیر پذیرفته شد:

«مجلس ملی از فداکاری و مجاهدات غیرتمندانه حضرت سپهدار اعظم و روساء و مجاهدین و حضرت سردار اسعد و امراء عظام و روساء و افراد ایل بختیاری که ممد آزادی ایران از قید اسارت و رقیت درباب ظلم و عدوان گردیده و از مشاق و متاعبی که برای تأمین سعادت و استقلال ایران تحمل فرمودند، تشکرات صمیمی عموم ملت را تقدیم مجاهدین و تأییدات الهی را در تکمیل اقداماتی که در راه آزادی و آسایش ملت ایران کرده‌اند، برای این دو وجود محترم از خداوند متعال مسالت می‌نماید.»^۹

ندانم چه سری و سیاستی در کار بود تا در مجلسی که خود مولود آرامش حاصله از فداکاری‌های آشکار مردم گیلان بوده بیش تر از گذشته بحث شده تا حال، و در سخنان هیچ‌یک از ناطقین محترم حتا در دو

سپاس نامه مصوب، مطلقاً از فتح تهران و عزل محمدعلی شاه که هر یک کاری بسیار با عظمت و تاریخی محسوب و مجلس دوم ثمره‌ی مستقیم آن بوده اشاره‌یی نشده و در سپاس نامه مربوط به گیلان به کلی گویی پرداخته و در نهایت از سپهدار و سردار اسعد تجلیل و حتا از ذکر نام «گیلان» هم خودداری شده است.

عجیب این که در هیچ جا نمی‌بینم که نمایندگان گیلان در مجلس دوم از قبیل سیدیحیی ناصرالاسلام؟ - معاضدالسلطنه پیرنیا - آقا محمد یزدی (وکیل‌التجار)، دکتر اسمعیل مرزبان (امین‌الملک)، علی محمدخان وزیر زاهد که از افراد موجه بوده‌اند، حتا سپهدار که

بیش از همه از پیروزی‌های به دست آمده، منتفع شده و به مقام رییس‌الوزرای و لقب سپهسالار اعظم نائل آمده و علی‌القاعده بایستی به عنوان مسوول دولت گزارشی از حوادث واقعه در دوران فترت به مجلس ارائه و حداقل یادی از شهدا و فداکاری‌های مجاهدین کرده باشد، در کتاب‌های تاریخی مشروطیت چیزی از این قبیل گفته‌ها، ذکر نشده و خیلی به سادگی از آن گذشته و یا شاید عمداً به سکوت برگزار کرده‌اند و به طوری که گفتیم به روایت کسروی در این میان ممتازالدوله که ربط و نسبتی با گیلان نداشته، به پا خاسته و سپاس نامه‌یی که در بالا ذکر شده، پیشنهاد نموده است.

(البته بررسی بیش تر موضوع، منوط به مراجعه به آرشیو مجلس

شورای ملی دوم است، اگر چیزی مانده باشد.)

خلاصه‌ی مطلب این که با بیانات نمایندگان تبریز و سپاس نامه‌های مصوبه و نادیده گرفتن حوادث عظیم دوران؟ و جو سیاسی مبهمی که به وجود آمده بود، به طور کلی چنین وانمود شده که این همه موفقیت‌ها و تغییرات اساسی نتیجه مستقیم مبارزات تبریز بوده است و وقایع بسیار مهمی که پس از پایان شورش تبریز تا تشکیل مجلس دوم رخ داده و به استقرار دوباره‌ی مشروطیت و گیلان در آن نقش اساسی داشته انجامیده مسکوت مانده و این همان است که در تاریخ کم تر از آن یاد شده و یا اساساً کم رنگ نشان داده شده است.

گویی معجزه‌ی غیبی رخ داده که محمدعلی شاه سنگ دل از تلگراف متواضعانه‌ی تبریزیان به رحم آمده و چنان منقلب شده که با طیب خاطر خود را از مقام شامخ

سلطنت خلع و یکسره به سفارت روس پناهنده شده و تهران بدون هیچ گونه مقاومتی به دست آزادی خواهان افتاده است.

نتیجه

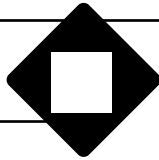
در حالی که به شهادت تاریخ همان طور که اجمالاً توضیح داده شد واقعیت این بوده که مقاومت دلیرانه‌ی مردم آذربایجان که البته بسیار مهم و قابل احترام است در حقیقت جنبه‌ی دفاعی داشته و قسمتی از مبارزه بوده نه تمام آن، اگر در شرایطی که محمدعلی شاه به سرکوبی آزادی خواهان تبریز برخاسته و ناجوانمرانده مردم بی گناه تبریز را با



نمایی از آرامگاه مشروطه خواهان گیلان
(فرستنده: ابراهیم مروجی - گیلان)

تاریخ انقلاب مشروطیت

تألیف دکتر مهدی ملک‌زاده



دکتر محمد حسین عزیزی

منابع

محاصره‌ی اقتصادی و نداشتن آذوقه تحت فشار گذارده و به زانو درآورده و به صورت قهرمان فاتح درآمده بود، چنانچه گیلان پا به میدان نمی‌گذاشت و با یورش انقلابی خود یکسره پایتخت را نشانه نمی‌گرفت، اختناق با شدت بیشتری ادامه می‌یافت و طبعاً سلطنت استبدادی قاجار با همه‌ی اوصافش مدت‌ها برقرار می‌ماند و تجددخواهی و دموکراسی برای همیشه خاموش می‌شد و چه‌بسا ایران به سرنوشتی چون افغانستان امروزی دچار می‌گردید. ■

منابع

۱- تاریخ هجده ساله‌ی آذربایجان، تألیف احمد کسروی تبریزی. ۲- تاریخ مشروطه‌ی ایران، تألیف احمد کسروی تبریزی. ۳- گیلان در جنبش مشروطیت، تألیف ابراهیم فخرانی. ۴- سردار جنگل، تألیف ابراهیم فخرانی. ۵- انقلاب ایران، تألیف ادوارد براون، ترجمه‌ی احمد پژوه. ۶- تاریخ مشروطیت ایران، تألیف دکتر مهدی ملک‌زاده. ۷- نام‌ها و نامدارهای گیلان، تألیف جهانگیر سرتیپ‌پور. ۸- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، از انتشارات مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی. ۹- خاطرات حاج عزالمالک اردلان، تألیف دکتر باقر عاقلی.

پی‌نوشت‌ها

۱- تاریخ مشروطه‌ی ایران، نوشته‌ی احمد کسروی تبریزی، ج ۲، ص ۹۰۳.
۲- مجله‌ی رنگین کمان، سال سوم، شماره‌ی ۷۴
۳- اعضای کمیته‌ی ستار رشت عبارت بودند از: میرزا کریم‌خان، سه برادرش، عبدالحسین خان (معزالسلطان)، میرزا حسن خان (عبدالسلطان)، احمدعلی‌خان، سید یحیی ندامانی (ناصر الاسلام)، میرزا حسین‌خان کسمانی، علی محمدخان تربت- حاج حسین اسکندری- جوادخان ناصرالملکی- مشهده‌ی مختار اردبیلی، آقا گل‌میخ خروش رحیم شیشه‌بر، میرزا محمدعلی معازره (گیلان در جنبش مشروطیت، ص ۱۱۳).
۴- ژوزف شلز همان اتالیبی معروف است که بعداً دبیر کل و رهبر موقت اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی شد.
دور جنبش‌کننده از رهبران نامی انقلاب سوسیالیستی روسیه بعداً کمیسر صنایع اتحاد جماهیر شوروی- فرمانروای کل قفقاز شده و آخرین ماموریتش در افغانستان بوده. ولادی قفقاز سابق به نام او نامگذاری شده است.
۵- گیلان در جنبش مشروطیت، ص ۶۵.
۶- نام‌ها و نامدارهای گیلان، تألیف جهانگیر سرتیپ‌پور، ص ۱۶۶.
۷- فخرانی، ابراهیم، همان‌جا، ص ۱۲۱ تا ۱۱۷.
۸- فخرانی، همان‌جا، ص ۱۵۳.
۹- تاریخ هجده ساله‌ی آذربایجان، احمد کسروی تبریزی، ص ۷۵ به بعد.

ملک‌المتکلمین به ایران آمد و به صفوف مشروطه‌خواهان پیوست و با ایراد خطابه‌های خود مردم را آگاه ساخت.

اما ملک‌المتکلمین سرانجام برسر آرمان مشروطه جان باخت و هنگامی که محمدعلی‌شاه قاجار (دوران حکومت: ۱۳۲۴-۱۳۲۷ ه.ق / ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۹ م) به رویارویی با آزادی‌خواهان مشروطه‌طلب برخاست و به فرمان او حکومت‌نظامی، اعلام شد و «لیاخوف»، سرهنگ روسی و فرمانده نیروی قزاق در ایران، به فرمان شاه مجلس را به توپ بست، ملک‌المتکلمین نیز همراه با «جهانگیرخان شیرازی» (ناشر صوراسرافیل)، «سلطان‌العلمای خراسانی» (مدیر جریده‌ی روح‌القدس) و «قاضی ارداقی» به دستور محمدعلی‌شاه به وضع دلخراشی در باغ‌شاه به قتل رسید.

کتاب مشهور تاریخ انقلاب مشروطیت ایران دکتر ملک‌زاده حاوی نکته‌های مهمی از اوضاع سیاسی ایران در جنبش مشروطیت است و در آن، نویسنده خاطرات و شنیده‌های خود را به تحریر درآورده است به علاوه دارای تصاویر و اسناد متعددی نیز است. از مهمترین مباحث «تاریخ مشروطیت ایران» می‌توان از موارد زیر نام برد:

- فلسفه‌ی پیدایش مشروطیت (ج ۱)
- طلوع مشروطیت و وقایعی که به تحولات بزرگ منجر شد (ج ۲)
- کشمکش مشروطه و استبداد (ج ۳)
- آغاز استبداد صغیر (ج ۴)
- قیام تبریز، ورود قشون روس به ایران

□ درباره‌ی جنبش مشروطیت تاکنون آثار متعددی نگاشته‌اند که یکی از آن‌ها کتاب «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» اثر مرحوم دکتر مهدی ملک‌زاده (۱۳۶۰-۱۳۳۴ ش) پزشک و استاد مدرسه‌ی طب است. کتاب مزبور نخستین بار در زمان حیات نویسنده‌ی آن اثر انتشار یافته و از آن پس چند بار تجدید چاپ شده است. این کتاب ۱۶۷۹ صفحه‌ای دارای نکته‌های مهمی در باب جنبش مشروطیت است. آنچه در این نوشتار می‌خوانید افزون بر شرح مختصر زندگی و خدمات دکتر ملک‌زاده و پدرش ملک‌المتکلمین خطیب مشهور دوران مشروطه که برسر این آرمان جان باخت، نگاهی است گذرا به کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت که به مناسبت یکصدمین سالگرد آن جنبش به خوانندگان محترم ما هنامه‌ی حافظ تقدیم می‌شود.

دکتر مهدی ملک‌زاده (پزشک و استاد درس کالبدشناسی مدرسه‌ی طب) فرزند خطیب مشهور عصر مشروطه، ملک‌المتکلمین (۱۳۲۶-۱۳۷۷ ه. ق) است. «میرزا نصرالله ملک‌المتکلمین» پس از تحصیلات دینی در سن بیست و دو سالگی به قصد زیارت، عازم مکه شد و در بازگشت از آن سفر راهی هندوستان گردید و در آن‌جا مدت دو سال اقامت نمود. وی در هندوستان کتابی با عنوان «من‌الخلق الی‌الخلق» به منظور بیداری مسلمانان منتشر کرد. پس از انتشار کتاب مزبور، انگلیسی‌ها او را از هندوستان تبعید کردند، از این‌رو،